مرا از من بساز

کیمیا قربان علیزاده

مرا از من بساز

از من رها کن

دمي با من بشين

دل را صدا کن

تو خود، معناي من ، معناي عشقي

بيا با عشق خود، دردم دوا کن

شعري ، غزلي ، هوري

عشقي، صنمي، شوري

خود، علت و معلولي

چون ساقي مخموري

هم ناله مغمومي

هم نامه معشوقي

بر من طربي، بانگ الي النوري

در قلب مني ، ليك زمن دوري

من و دين هايي كه بر گردنم بود
من و يادگاري كه در دفترم بود

تو و دل بريدن ، تو و دشت و گيسو
من و زخم هايي كه در تنم بود

عاشقان را يك سري بايد از آن سر هاي پنهاني

نه آن سر هاي پر آواز بي احساس رويايي